

قدرت کارگری پس از انقلاب؛ حزب یا شورا؟

پرسش و پاسخ

مازیار رازی

<https://linktr.ee/mazraz>



پرسش : زمانی که طبقه کارگر قدرت را بدست می گیرد، نقش حزب که پیش از انقلاب کارگری نقش بسیار اساسی دارا بوده، چه خواهد بود؟ آیا این حزب است که حکومت می کند یا شوراهای کارگری که اکثریت کارگران را در خود متشکل کرده؟

مازیار رازی : پاسخ به این سؤال بسیار مشخص و روشن است. بدیهی است که از نقطه نظر ما پس از سرنگونی دولت سرمایه داری حزب اصولاً قرار نیست که حکومت کند. حزب پیشتاز کارگری دورانی را در جهت تدارک سیاسی و تشکیلاتی برای به قدرت رساندن طبقه کارگر طی خواهد کرد و پس از این دوران زمانی که طبقه کارگر و شوراهای کارگری از طریق سرنگونی نظام سرمایه داری قدرت را بدست گرفتند، حکومت بعدی یعنی حکومت کارگری را متکی به شوراهای کارگری ایجاد خواهند کرد. به عبارتی دیگر، در شرایطی که رژیم و دولت سرمایه داری سرنگون می شود، یک جمهوری شورا بی به جای استیلائی سرمایه داری بوجود می آید و حزب تکالیف و وظایفی را که در دوران ما قبل سرنگونی در مقابل خود داشت به اتمام می رساند.

واضح است که افراد و اعضای فعال حزب کماکان همراه با جنبش کارگری، همراه با شوراهای کارگری به امر سازندگی خواهند پرداخت. اما تشکیلاتی که خودش را جایگزین طبقه کارگر یا جایگزین شوراهای کارگری که به مثابه تجلی عالی ترین اراده توده های مردم هستند، می کند، آن حزب و آن تشکیلات، راه را برای ایجاد و زمینه ریزی دموکراسی و انجام وظایف و تکالیفی که در مقابل طبقه کارگر است مسدود می کند. من اینجا این نکته را تأکید می کنم چون در دوران گذشته از نقطه نظر تجارب تاریخی، احزابی بوده اند که پس از بدست گیری قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، خودشان را جایگزین طبقه کردند، خودشان را جایگزین شوراهای کارگری کردند و بجای طبقه کارگر تصمیم گرفتند.

این احزاب مانند احزابی که در روسیه شاهد آن بودیم، مشخصاً مانند حزب کمونیست شوروی که در دوران استالین خودش را جایگزین توده ها کرد، یا حزب کمونیست چین حزبی که در صدر آن مائوتسه دون قرار داشت و احزاب مشابهی که وابسته به سیاست های خارجی شوروی و چین در دوره گذشته بودند، پس از کسب قدرت و در واقع پس از سرنگونی سرمایه داری شرایط را برای به قدرت رسیدن طبقه کارگر هموار نکردند و به شکل بوروکراتیک بجای طبقه کارگر از بالا بر مسند قدرت نشستند و از این نقطه نظر این انقلاب ها را به کجراه بردند و باعث بی آبرویی جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهانی شدند. و امروز ما می بینیم که بسیاری از ایدئولوگ های سرمایه داری در سطح جهانی همواره حمله اصلی خود را علیه کمونیسم یا علیه سوسیالیست های انقلابی می کنند، نمونه های چین و شوروی را به خاطر می آورند.

از این نقطه نظر، اتفاق ناهنجاری که افتاده و سیاست های اشتباهی که احزاب به اصطلاح کمونیست این کشورها بوجود آوردند، سوء استفاده می کنند که علیه ایجاد شوراهای کارگری اعلام موضع کنند و در واقع پروسه و روند ایجاد شوراهای را تخریب می نمایند. در نتیجه به اعتقاد من تحت هیچ شرایطی حزب کمونیستی که در داخل ایران بوجود خواهد آمد، حزبی که تدارکات انقلاب را خواهد دید نباید خود را جایگزین شوراهای کارگری کند و در واقع به محض اینکه شوراهای کارگری به قدرت رسیدند حزب باید خود را از لحاظ تشکیلاتی منحل اعلام کند.

پرسش: در این مورد تجربه انقلاب روسیه ۱۹۱۷ چه بود؟ و چگونه می شود حزبی را متشکل از کارگران ساخت و علاوه بر اینکه پیشروترین کارگرها را درون خود دارد رابطه ارگانیک خود را با کل طبقه حفظ کند؟ همانطور هم که شما به آن اشاره کردید در هنگامی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست می گیرد و دولت خود را تشکیل می دهد باید این پتانسیل را در درون خود داشته باشد که خود را منحل کند.

مازیار رازی: آنچه که مربوط به انقلاب روسیه و شرایطی است که در آنجا بوجود آمد، احتیاج به بحث طولانی تری دارد (۲). منتهی خلاصه وضعیتی که منجر به بوروکراسی و منحل شدن حزب بلشویک و انقلاب پیروزمند اکتبر شد این بود که عموماً شرایط عینی. (حمله نظامی ۱۴ دول امپریالیستی با هدف نابود کردن قدرت شورایی) در حله نخست در داخل روسیه چنان بود که منجر به ناهنجاری هایی در سطح جامعه شد. اصولاً حزب بلشویک ماقبل از انقلاب روسیه بر این اعتقاد استوار بود که اگر انقلاب های جهانی بخصوص در کشورهای اروپایی به کمک انقلاب روسیه نیابند و انقلاب هایی در این کشورها بدست طبقه کارگر صورت نگیرد و جامعه روسیه در انزوا باقی بماند، این انقلاب به ناهنجاری های بوروکراتیک منجر خواهد شد و ما دیدیم که در دوران اولیه انقلاب در کشورهای مختلفی از جمله آلمان، مجارستان و بسیاری از کشورهای اروپایی طغیان ها و اعتراضات توده ای در حمایت از انقلاب اکتبر رخ داد.

متأسفانه به دلایل مختلف این انقلاب ها یا سرکوب شدند یا بدست رهبران سوسیال دموکراسی در این کشورها به کجراه برده شدند و از این نقطه نظر انقلاب روسیه در انزوا باقی ماند و زمانی که این دوران آغاز شد، زمانی بود که بسیاری از کادرهای برجسته این حزب در جنگ داخلی توسط گرایش هایی که وابستگی های نظامی و وابستگی های سیاسی به امپریالیسم جهانی داشتند از بین رفتند و زمینه برای انحطاط این حزب بوجود آمد. این دوران تأسف انگیزی برای کل جنبش کمونیستی بود و به هیچ وجه نباید چنین اتفاقی می افتاد. ولی به هر حال در روسیه این اتفاق افتاد و ما بخصوص بر این اعتقادیم که از دوران به حکومت رسیدن استالین این ناهنجاری ها عمیق تر شد تا زمانی که مشاهده کردیم این جامعه عقب گرد کرده و به یک جامعه بورژوایی کاملاً غیر دمکراتیکی مبدل شد. ولی در عین حال این انقلاب تجاربی دربر داشت و آن تجارب این است که احزابی که بنام احزاب «کمونیست» بوجود می آیند به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نباید جدا از توده ها باشند. چه در دوران ماقبل از انقلاب چه در حین انقلاب و چه در دورانی که قدرت به دست طبقه کارگر می افتد این احزاب و این افراد که از خود گذشتگی نشان می دهند و در صدر مبارزات ضد سرمایه داری قرار می گیرند، باید کاملاً پیوند نزدیک با کل طبقه کارگر در دوران قبل داشته باشند و مواضع و سیاست های خود را در درون طبقه کارگر به آزمایش بگذارند و در واقع این ارتباطات باید منجر به این گردد که طبقه کارگر این حزب را از آن خود بداند و در سیاست های این حزب دخالت نماید و جهت سیاسی تعیین کند.

در نتیجه بی‌ارتباطی احزاب با توده‌های کارگر، منجر به بوروکراسی می‌شود. منجر به ناهنجاری‌ها خواهد شد. منجر به این می‌شود که احزاب کمونیست به انحطاط کشیده شوند و در نتیجه انقلاب به انحطاط کشیده شود. بنابراین تنها راه تضمین سلامت این حزب اینست که در درون طبقه کارگر بطور ممتد و مستمر حاضر باشد و سیاست‌هایش را از درون طبقه کارگر استنتاج کند و طبقه کارگر بخصوص زمانی که شوراها ساخته می‌شوند نقش عمده و اساسی و نقش غالب بر تمام جریان‌ها و احزاب موجود داشته باشد. و این حزب اگر طبقه کارگر است، باید این زمینه را ایجاد کند که شوراهای کارگری در رأس تصمیم‌گیری‌های طبقه کارگر قرار بگیرند و این حزبی که تدارکات ما قبل از آن دوره را آماده نموده باید بطور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند. انحلال این حزب به این مفهوم است که قدرت تمام و کمال در دست طبقه کارگر خواهد افتاد و این جلوگیری خواهد کرد از بوجود آمدن ناهنجاری‌ها. اما اگر حزبی دست از قدرت نکشید و به اعمال قدرت بر طبقه کارگر دامن زد، واضح است که آن حزب از طرف طبقه کارگر باید کنار گذاشته شود. مسأله و تجربه‌ای که از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در دست داریم این است که این حزب، حزبی که طبقه کارگر و تدارکات برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری را مهیا می‌کند نباید تحت هیچ شرایطی پس از دوران سرنگونی در رأس کار قرار گیرد و شوراهای کارگری باید این امر را به عهده گیرند.

پرسش: اگر مردم نتوانند شوراهای خود را سازماندهی کنند، و از طرف دیگر خلع قدرتی در داخل جامعه احساس شود ولی ما دارای یک حزب قوی و یک حزب سراسری باشیم و حزب پیش‌تاز هم امکانات گرفتن قدرت را داشته باشد. تصور بکنیم در این حالت که مطرح کردم، شوراهای کارگری و شوراهای محلات بوجود نیایند. ولی همانطور که گفتم حزب قادر به بدست‌گیری قدرت باشد آیا حزب باید بدلیل بوجود نیامدن شوراهای از کسب قدرت سیاسی‌شان خالی نماید یا باید اعمال نفوذ نماید؟ و اگر اعمال نفوذ کرد و قدرت سیاسی را به دست گرفت آیا می‌شود بطور دست‌ساز یکسری تشکلات را با نام شورا بوجود آورد و از مردم خواست که در درون این شوراها متشکل شوند؟ چرا که آن چیزی که ما از شوراهای در نظر داریم و از ایجاد آن دفاع می‌کنیم در حقیقت نهادهای خود سازمان یافته توده‌ای هستند که از طرف توده‌ها بوجود می‌آید نظر شما در مورد این احتمالات چیست؟

مازیار رازی: به اعتقاد من اگر چنین حزبی بوجود آید که کاملاً در انزوا بسر برده و این نفوذ و دخالتگری را در دوره قبل انجام نداده، واضح است که مسأله تسخیر قدرت پاسخی به مسائل جامعه نخواهد بود. فرض کنید در شرایطی که تعداد چندین هزار نفر در دوره گذشته در این حزب فعالیت داشته‌اند، بجای طبقه کارگر قدرت را در دست بگیرند، واضح است که بدون حضور سیاسی طبقه کارگر این روند به کجراه خواهد رفت و خیلی زود منحط خواهد شد و طبقه کارگر در مسیر دیگری گام بر خواهد داشت. از این نقطه نظر مسأله تسخیر قدرت را نباید جدا از طبقه کارگر قلمداد کرد و آن را در ارتباط با آمادگی طبقه کارگر باید دید.

پرسش: منظور من این بود که اگر این حزب ترکیب کارگری داشته باشد یعنی پیشرو کارگری را درون خود متشکل کرده باشد ولی در بحران‌های مختلف اقتصادی و سیاسی که سرانجام آن می‌تواند منجر به انقلاب گردد، ما شاهد بوجود آمدن شورا نباشیم. یعنی اینکه پیشروی کارگری بشکل خاص کلمه خودش را درون حزب خودش سازمان داده باشد، حتی به صورت سراسری ولی در ترکیب کل طبقه به شکل عام شاهد بوجود آمدن این تشکل‌یابی نباشیم.

مازیار رازی: بسیار خوب، این سؤال روشن‌تر است. من در اینجا می‌خواهم مشخصاً بر تشکل‌های کارگری تأکید کنم، چون تشکل‌های کارگری انواع مختلفی دارد. ما الزاماً برای تدارک انقلاب در انتظار یک شکل خاص از تشکل کارگری نباید باشیم. تشکل‌های مستقل کارگری در اواخر قرن نوزدهم و بیستم به شکل اتحادیه‌های کارگری در اروپا ظاهر شدند. البته در آینده هم امکان دارد به دلایل مختلف با حمایت سازمان بین‌المللی کار و رژیم، تشکل‌هایی بنام اتحادیه‌ها و سندیکاها کارگری در ایران بوجود آید. شکل دیگری از تشکل‌های کارگری، تشکلات مستقل کارگری هستند. اینها نهادهایی هستند که طبقه کارگر در رأس آن قرار گرفته و به هر حال مستقل از دولت سرمایه‌داری در دورانی شروع به فعالیت خواهد کرد. ولی عالی‌ترین شکل و اوج اراده و قدرت طبقه کارگر در نهادی بنام شوراهای کارگری (که در دوره اعتلای انقلابی و سطح منطقه‌ای یا شهری و ظهور قدرت دو گانه) به نمایش گذاشته می‌شود.

اینجا ذکر این نکته ضروری است که: شوراهای کارگری در شرایط افت مبارزات طبقه کارگر بوجود نمی آیند، این شوراها در شرایط اعتلای انقلابی، که مرحله ماقبل از سرنگونی، پیشا سرنگونی رژیم سرمایه داری در دستور کار طبقه کارگر خواهد بود و بشکل خود جوش بوجود خواهند آمد و ما از این شوراها تجارب مختلفی دیده ایم. در ایران هم در دوران انقلاب پیشین ما مشاهده بودیم که شوراهای کارگری، شوراهای محلات، شوراها در پادگان ها و در میان کارمندان و غیره بوجود آمد و این شکلی از نهادی خود جوش است که از طبقه کارگر تشکیل می دهد. البته ممکن است که در شرایط آتی ایران تشکل های مستقل کارگری بوجود آیند که همان وظایف و کارهای شورا را انجام دهد. بنابراین ما صحبت از تشکل کارگری می کنیم که در یک مرحله خاصی خودش و کل جامعه را برای تسخیر قدرت آماده کرده و این حزبی که صحبت از آن می کنیم در درون این تشکل های مستقل کارگری یا اتحادیه های مستقل کارگری یا شوراهای کارگری باید حضور داشته و نقش رهبری را ایفا کرده باشد.

به نظر من در شرایطی که اکثریت طبقه کارگر بخصوص کارگرانی که در صنایع سنگین در داخل ایران مشغول به فعالیت هستند، آماده تسخیر قدرت نباشند، اشتباه محض خواهد بود که حزب پیشتاز انقلابی متکی به عده ای از پیشرو های کارگری قدرت را بدست بگیرد. در حقیقت باید امر ارتباط گیری با توده های کارگر به ویژه در شهرهای بزرگ ایران که صنایع مختلف وجود دارند در آنجا طبقه کارگر آماده تسخیر قدرت باشد. وگرنه هر چند هم حزب پیشتاز، حزب پیشرو کارگری باشد. به اعتقاد من یک عمل ماجراجویانه خواهد بود، اگر بدون اتکا به اکثریت طبقه کارگر، حداقل بخش تعیین کننده طبقه کارگر در چند شهر و استان اصلی این امر صورت بگیرد. در انقلاب روسیه ۱۹۱۷ اکثریت شوراهای کارگری دو شهر بزرگ در مسکو و پترزبورگ به شعار محوری بلشویک ها مبنی بر «قدرت به شوراها» (و شعارها دیگر) رای مثبت دادند و رهبری خود را انتخاب کردند. این شکل از سازماندهی تنگاتنگ بین حزب و شوراها باید بوجود آید. انقلاب های زودرس مانند ژانویه ۱۹۱۹ در آلمان به فاجعه کشیده شد. لنین نقد شدیدی به این قبیل از سازماندهی انقلابات در اثر خود: بیماری کودکی: چپ روی در کمونیسم، ۱۹۲۰ نوشت و انتشار داد. (۲)

پرسش: نکته دیگری که مطرح شده بر سر نقش خرده بورژوازی است. تصور کنیم که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست دارد و هنوز جامعه دارای لایه های مختلف بینابینی، مثل خرده بورژوازی در درون خود باشد. در چنین حالتی چگونه باید با این خرده بورژوازی برخورد کرد؟ آیا آنها را می توان در شوراها یا در حزب متشکل کرد؟ آیا باید به مبارزه با آنان پرداخت؟ نظری در این مورد عقیده دارد که می توان همه این لایه ها را در مجلس مؤسسان متشکل کرد، تا نظرات خود را از آن طریق بیان کنند. سؤال مشخص این است که خرده بورژوازی یا این لایه های بینابینی در کجا قرار دارند؟

مازیار رازی: من یک بار دیگر این مسأله را تأکید می کنم که در انقلاب آتی ایران، نقش مرکزی رهبری انقلاب را طبقه کارگر و کارگران صنایع بزرگ در داخل ایران ایفا خواهند کرد. اما این به این مفهوم نیست که طبقه کارگر به تنهایی این انقلاب را سازمان می دهد. طبقه کارگر متحدینی در جامعه خواهد داشت که آنها شامل بخش مبارزی از جوانان، زنان، ملیت های تحت ستم و دهقانان فقیر خواهند بود. به قول کارل مارکس در مانیفست «اردوی کار» را در مقابل «اردوی سرمایه» تشکیل می دهند. یعنی اگر این مجموعه را که نام بردم در نظر بگیریم، طبقه کارگر اکثریت جامعه را داشته و در صدر رهبری این مجموعه می تواند انقلاب را سازمان دهد. در نتیجه مسأله این است که در مورد سایر اقشار، اقشار مابینی و اقشار مهم خرده بورژوازی طبقه کارگر چه سیاستی باید داشته باشد.

پرسش: سوال دیگری که اینجا فوراً مطرح می شود این است که این اقشاری که شما از آن نام بردید مانند زنان مبارزه، دانشجویان، ملیت های تحت ستم و دهقانان فقیر، از لحاظ طبقاتی دارای یک ماهیت مشخص طبقاتی نیستند. چگونه اینها می توانند متحد طبقه کارگر باشند؟

مازیار رازی: با اینکه این بحث صحیح است اما رهبری طبقه کارگر صرفاً خواهان مطالباتی که از آن خودش است، نیست. در دوران انقلاب طبقه کارگر بسیار فراتر از مطالبات خود خواهد رفت. رهبری طبقه کارگر یک

سری مطالباتی را طرح خواهد کرد. مثلاً اشتراکی کردن زمین ها، آزادی بیان برای تمام جوانان، برابری زن و مرد، برابری بین تمام اقشار و مبارزه برای تحقق حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدایی برای تمام ملیت های تحت ستم جامعه. بنابراین این شعارها را نه تنها طبقه کارگر از آن خود می کند، بلکه حول این شعارها مبارزه هم خواهد کرد. اقشاری هم که برشمردم اقشاری هستند که اولاً مشاهده می کنند طبقه کارگر قدرت کافی برای تحقق این مطالبات کسب کرده و ثانیاً فراتر از آن، برای تحقق مطالبات آنها هم مبارزه می کند و قابلیت این را هم که قدرت را به چنگ آورد و نظام سرمایه داری را سرنگون کند و به این خواسته ها تحقق دهد، دارد. در نتیجه این اقشار خودشان را زیر پرچم و زیر برنامه انقلابی طبقه کارگر قرار خواهند داد و از متحدین طبقه کارگر خواهند بود. حتی اگر از اقشار متفاوتی غیر کارگری آمده باشند. بنابر این وقتی صحبت از متحدین طبقه کارگر (اردوی کار) می کنیم به این مفهوم نیست که اینها الزاماً از یک طبقه بیرون آمده اند. در مورد اقشار خرده بورژوا هم همین اتفاق خواهد افتاد. و مشاهده خواهیم کرد که اقشار مشخصی از آنان حول این برنامه طبقه کارگر گرد خواهند آمد. در مورد بخش هایی از خرده بورژوازی کاملاً واضح است که بخش هایی از آنان هستند که طبقه کارگر متمایل است با آنها وحدت کرده و از مبتکرین ایجاد وحدت و جلب آنها خواهد بود. اما این را باید در نظر بگیریم اولاً بخش های خرده بورژوازی، در واقع بخش های مابینی، میان بورژوازی و طبقه کارگر، اولاً یکپارچه نیستند و در مراحل مختلف در آنها تجزیه صورت می پذیرد. خرده بورژوازی اصولاً یک قشر کاملاً متزلزل و مردد در جامعه است. یعنی از یکسو امکان دارد منافع اش در جهت پرولتاریا و طبقه کارگر باشد و به سمت و سوی آنها گام بردارد. از سوی دیگر در مراحل خاصی این اقشار بدلیل دیدن قدرت و سابقه بورژوازی خواهان این می شوند که تابع قدرت بورژوازی شده و زیر پرچم بورژوازی قرار گیرند. در نتیجه خرده بورژوازی به دو طیف تقسیم می شود: تهتانی و فوقانی. بخش تهتانی منافع اش در پذیرش رهبری طبقه کارگر است. بخش فوقانی به بورژوازی و ارتجاع خواهد پیوست و نیروی ضربت بورژوازی تبدیل خواهد شد.

بنابر این آنها اولاً یک پارچه نیستند و در درون شان تجزیه بوجود می آید. در ثانی بدلیل مردد بودن و تا حدودی فرصت طلب بودن در نوسان می باشند و آنها سنجش می کنند که چه قدرتی و نیروی می تواند قدرت را در دست بگیرد. اگر احساس کنند که بورژوازی می تواند در قدرت باقی بماند و مطالبات آنها را برآورده کند بسمت بورژوازی خواهند رفت. اگر طبقه کارگر و شوراها کارگری در موقعیتی قرار بگیرند و به این قشرهای مابینی نشان بدهند که این نیرو و توان را دارند که قدرت را به چنگ بگیرند، بسیاری از اقشار خرده بورژوا به اعتقاد من جلب طبقه کارگر خواهند شد. من در همین جا باید تأکید کنم که حزب طبقه کارگر و شوراها کارگری برای تسخیر قدرت و سرنگونی دولت سرمایه داری در انتظار این قشر باقی نخواهد ماند. این مسأله ای کلیدی است. یعنی طبقه کارگر به محض اینکه نیروی کافی در صنایع مشخصی و بزرگ در داخل ایران به چنگ آورد و متحدین خودش را از میان دهقانان فقیر و ملیت های تحت ستم و اقشار تحت ستم جامعه بدست آورد، چه اقشار خرده بورژوازی با طبقه کارگر همراه باشند و چه نباشند آن موقع زمانی است که به هر حال تسخیر قدرت صورت می گیرد و پس از تسخیر قدرت اقشار خرده بورژوازی با دیدن قدرت پرولتاریا بطرف او خواهند آمد. در نتیجه در وحله اول مسأله اصلی مسأله آمادگی خود طبقه کارگر و بسیج متحدین طبقه کارگر می باشد و این مسأله ای کلیدی است.

اما در عین حال در این میان واضح است که پرولتاریا و حزب طبقه کارگر کوشش خواهد کرد که این اقشار مابینی را هم بخود جلب کند. اما اگر اینها به دلایل مختلف جلب طبقه کارگر نشدند و اسیر بورژوازی گشتند، و بدلیل فرصت طلبی خود در مقابل پرولتاریا قرار گرفتند، امر تسخیر قدرت بدون آنها صورت می پذیرد. و پس از تسخیر قدرت این اقشار می توانند به انقلاب و رهبری طبقه کارگر جلب شوند.

پرسش: دیگر مسأله آزادی های دموکراتیک می باشد. زمانی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست خود می گیرد مسأله مطالبات دموکراتیک یا آزادی های دموکراتیک مثل آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی تشکل و آزادی احزاب و غیره مطرح می شود. آیا این آزادی ها در اختیار گرایش های مختلف اجتماعی قرار می گیرد یا نه؟ یکی از احتمالاتی که وجود دارد ایجاد توطئه بوسیله لایه های درون جامعه و اقشاری که نام بردید علیه حکومت کارگری است. آیا با این پیش فرض می شود در یکسری از تشکلات یا احزاب را کلاً در یک جامعه ای که قدرت طبقه کارگر بر آن مستولی است بست. مسأله دیگری که از طرف بعضی از سوسیالیست ها عنوان می

شود این است که، احزاب راست رادیکال مثل فاشیست ها هم می توانند در حکومت کارگری به فعالیت بپردازند؟ البته با در نظر گرفتن این نکته که بدست گیری قدرت بوسیله طبقه کارگر به معنی جلب اکثریت در جامعه نیست و طبقه کارگر هنوز در سطح بین المللی می تواند در اقلیت باشد. چرا که طبقه کارگر اقلیتی از جامعه است که قدرت سیاسی را بوسیله مبارزه طبقاتی بدست می گیرد و سعی می کند در سطح جهانی با ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر به اکثریت رسد.

مازیار رازی: مسأله اساسی که باید اینجا تأکید شود این است که انقلاب کارگری و تشکیل حکومت کارگری و ایجاد دموکراسی کارگری شرایطی را در جامعه ایجاد می کند که دموکراسی واقعی، دموکراسی اکثریت جامعه حاکم شود. مسلماً دموکراسی اکثریت جامعه به مراتب عالی تر از دموکراسی جامعه بورژوازی است. همانطور که می دانید دموکراسی موجود در جامعه بورژوازی دموکراسی بخش قلبی از جامعه است، که کاملاً صوری می باشد. دولت سرمایه داری متکی به منافع بخش قلبی از جامعه سرمایه داری از طرف کل طبقه شروع به فعالیت می کند و این دموکراسی، آن دموکراسی نیست که ما در داخل جامعه خود خواهان آن هستیم. ما خواهان دموکراسی هستیم که بسیار عالی تر از این است. دموکراسی که تمام جامعه را در شرایطی قرار می دهد که از آزادی بیان و مطبوعات و تجمع برخوردار باشد. بنابر این اتفاقی که در داخل ایران می افتد این است که حکومت کارگری متکی به دموکراسی کارگری برای تمام احزاب حتی احزاب مخالف، حتی احزابی که از لحاظ سیاسی برنامه ای در گذشته در مقابل طبقه کارگر قرار گرفتند و در آینده هم احتمالاً قرار خواهند گرفت، آزادی بیان را تضمین خواهد کرد. چون طبقه کارگر در رأس قدرت متکی به شوراها کارگری، متکی به حکومت کارگری، که در واقع نظر اکثریت جامعه را منعکس می کند، نباید ترس و واهمه ای از برخورد عقاید داشته باشد و نخواهد داشت. بنابراین مسأله آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی تجمعات و آزادی تمام نظرات مختلف باید از سوی حکومت کارگری، حکومت نوین کارگری تضمین و رعایت شود.

اما در اینجا یک نکته حائز اهمیت است و آن این است که اگر گرایش هایی در جامعه دست به مبارزه مسلحانه برای از میان برداشتن حکومت کارگری بزنند، واضح است که دولت کارگری در مقابل این اقدامات از خود دفاع خواهد کرد. طبقه کارگر بدلیل مبارزاتی که کرده و اکثریتی که در جامعه بدست آورده و در حکومت قرار گرفته، خواهان حفظ منافع کل جامعه و متکی به آزادی اکثریت جامعه است. بنابراین اجازه نخواهد داد که اقلیت یا حزبی یا تشکیلاتی متصل به امپریالیسم بطور مسلحانه علیه این حکومت اکثریت، دست به کودتا بزنند یا اینکه این حکومت را متزلزل کنند. در نتیجه از یکسو رعایت دموکراسی برای تمام مخالفین و رعایت تمام ابزار برای تمام مذاهب و تمام اقلیت ها که در جامعه هستند از هر گرایش نظری از هر ایدئولوژی که می خواهند برخوردار باشند باید بوجود آید. از سوی دیگر حکومت کارگری بطور راسخ در مقابل کسانی که توطئه علیه این حکومت کرده و دست به اسلحه می برند از خود دفاع خواهد کرد. از این نقطه نظر این وجه تمایزی است بین دموکراسی اقلیت که در جوامع اروپایی ما شاهد آن هستیم و دموکراسی

کارگری.

سوال: اگر حزب طبقه ی کارگر یک پدیده ی میرا است که بایستی پس از انقلاب قدرت را به شوراها واگذار کند، مناسبات این حزب پس از واگذاری قدرت به شوراها با کارگران، شوراها و دولت چگونه مناسباتی خواهد بود؟ آیا این حزب بایستی در حال مبارزه برای کسب اکثریت در شوراها به عنوان طراح روش های دیکتاتوری پرولتاریا و در دست گرفتن دولت این دیکتاتوری باشد یا روش دیگری متصور است؟ در صورت پاسخ مثبت به این سؤال و در صورتی که این حزب طبق انتظار به تواند این اکثریت را به دست آورد، آیا این حزب مجدداً به قدرت بازنگشته و تا زمانی که بهترین نماینده برای طبقه باشد، در رأس قدرت باقی نخواهد ماند؟ پس به صورت مجرد نمی توان گفت، حزب طبقه ی کارگر بایستی در قدرت باشد و باید چگونگی آن تبیین شود.

مازیار رازی: در پاسخ به این سؤال باید ذکر شود که:

۱- حزبی که انقلاب را سازمان می دهد متشکل از رهبرانی است با سابقه ی کاملاً روشن و برجسته. افرادی که در کل جامعه شناخته شده اند و مورد تأیید و احترام کارگرانی هستند که انقلاب را به رهبری آنان به ثمر رسانده اند. رهبران این حزب همان رهبران اصلی شوراهای کارگرانی هستند که انقلاب را تحقق داده اند.

۲- افراد این حزب به دور یک برنامه ی انقلابی متشکل شده اند. این برنامه در عمل در سطح جامعه به اکثریت جامعه و عمدتاً نهادهای خودجوش آنان (شوراهای کارگری) نشان داده است که برنامه ی حزب منطبق با منافع آنان بوده است. حزبی که انقلاب را رهبری می کند؛ حزبی که اکثریت طبقه ی کارگر را در راستای سرنگونی نظام سرمایه داری هدایت می کند؛ حزبی است که برنامه اش با برنامه و اهداف شوراهای کارگری در مقطع تسخیر قدرت انطباق یافته است و یکی شده است. به عبارت دیگر برنامه و سیاست‌های حزب مورد تأیید اکثریت شوراهای کارگری قرار گرفته است. برنامه ی حزب به برنامه ی شوراهای کارگری مبدل گشته است.

۳- این احزاب دارای ساختار تشکیلاتی هستند. این ساختار تشکیلاتی برای دوره ی تدارکات انقلاب در شرایط اختناق طراحی شده است. این ساختار برای تشکیل یک دولت دموکراتیک کارگری که در حاکمیت است طراحی نشده است. این ساختار تشکیلاتی عملاً کارآیی خود را پس از این که قدرت به دست شوراهای کارگری می افتد و دولت کارگری دموکراتیک ایجاد می گردد، از دست داده، و خود را به عنوان تشکیلات تدارک تسخیر قدرت و حاکمیت باید منحل کند. زیرا به هدف خود رسیده است. دیگر دلیلی برای حیات تشکیلاتی و رهبری حزب وجود ندارد. اما در صورت لزوم می تواند همانند سایر احزاب موجود به تبلیغ نظریات و ارائه ی پیشنهادات و مقابله ی تئوریک و نظری با سایر احزاب (احیاناً انحرافی) به پردازد. هرگز نباید فراموش کرد که حزب متکی بر آرای اکثریت کارگران و شوراهای کارگری به قدرت می رسد. حزب کودتای نظامی نمی کند. حزب به کارگران دروغ نمی گوید و به محض به قدرت رسیدن، آن‌ها را برکنار نمی کند. حزب بلشویک در روسیه، اگر اعتقاد به قدرت شورایی نداشت، هرگز شعار «همه ی قدرت به شوراهای کارگری» را نمی داد.

بنابر این قدرت شورایی با همان رهبران اصلی حزب و همان برنامه ی حزب در قدرت قرار گرفته است. در این صورت چه نیازی است که در کنار یا بالای سر آن یک تشکیلات دیگری با همان افراد و همان برنامه، اما با ساختار غیردولتی و غیرمعارف با وضعیت قرار گیرد؟ این امر زمانی لازم است که وضعیت استثنایی و اضطراری باشد. یعنی اکثریت شوراهای کارگری از مسیر اصلی برنامه و سیاستی که براساس آن انقلاب را سازمان داده، خارج شده باشند و به دست ضدانقلاب افتاده باشد. سایر اوضاع غیرعادی مانند جنگ داخلی و دخالت مسلحانه ی ضدانقلاب درونی و بیرونی را خود دولت (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) جمهوری شورایی که در رأس آنان همان رهبران شناخته شده حزبشان قرار دارند، می تواند به عهده گیرد. برای این موارد نیز نیازی به حزب به عنوان قیم شوراها نخواهد بود.

اشکال اصلی در طرح این موضع در این است که تصور می شود، شوراهایی که به قدرت می رسند، پدیده ای هستند جدا از حزبی که تدارک به قدرت رساندن آنان را دیده است. حزب را یک پدیده ی جدا و یا به عنوان قیم شوراها می پندارد، زیرا که حزب در دوره ی تدارکاتی و به قدرت رساندن شوراها نقش تعیین کننده داشته است. نتیجه ی منطقی این استدلال در احزاب سانتریستی و استالینیستی نیز مشاهده می شود. احزاب سانتریستی براساس همین استدلال‌های قیم مابانه، حزب خود را جدا از کارگران شکل داده و در آینده هم قصد دارد که کارگران و یا «جمهوری شورایی» ایجاد کند که زائده ی همین حزب باشد. به زعم آن‌ها رهبران حزب دائمی هستند، زیرا کارگران و شوراهای آتی، رهبرانی نخواهند داشت که قادر باشند «انقلاب» را از خطرات احتمالی نجات دهد! به باورشان حزب آن‌ها همان قدرت آتی کارگری است! استالینیست‌ها (طرف داران سابق شوروی) نیز برای موجه نشان دادن فجایع دوره ی استالین مجبور می شوند که «استالینیسم» را در ادامه ی «لنینیسم» نشان داده و شکل سازمان دهی اجباری حزب کمونیست شوروی در دوره ی جنگ داخلی (۱۹۱۸-۱۹۲۱) و خطاهای رهبری بلشویک در ممنوعیت احزاب (۱۹۲۱-۱۹۲۳) را به یک امر عادی و ساختاری تبدیل کرده و بدین وسیله برای حزب (به عنوان قیم طبقه ی کارگر) جایگاه ویژه ی دائمی ترسیم کرده و در هر انقلابی قصد تکرار این سناریو را دارند.

نتیجه‌ی منطقی برخوردهای انحرافی چنین سازمان‌هایی این است که در دوره‌ی تدارکاتی (پیشا انقلابی) دیگر به جلب و تعلیم کارگران در رهبری حزب و یا کمک‌رسانی به ساختن شوراهای واقعی کارگری، لزومی نمی‌بینند. به باور آن‌ها، کافی است حزبی توسط عده‌ای «نخبه» و «روشن فکر» در خارج ساخته شود و آن حزب، انقلاب را سازمان داده و دولت آتی کارگری را به دست گیرد! شوراهای نیز اگر شکل گرفتند، به ابزاری برای به قدرت رساندن همان حزب مبدل می‌گردند! پس از انقلاب هم «حزب» (یا دولت در دست حزب) است که باید از انحرافات احتمالی درون شوراهای و یا حمله‌ی نظامی و غیره جلوگیری به عمل آورد. با این اوصاف سرکوب هرگونه مخالفتی توسط شوراهای و یا مخالفان سیاسی موجه جلوه خواهد شد! به باور آن‌ها، شوراهای اگر در درونشان گرایش‌های غیرکمونیستی شکل گیرد، حزب آنان را کنار می‌گذارد و «سلامت» کمونیستی را حفظ می‌کند! بدین ترتیب «انقلاب» در مقابل «ضدانقلاب» نجات پیدا می‌کند! این سناریوی سازمان‌های سانتیستی و استالینیستی در دوره‌ی پیشا انقلابی، دست‌گرایش‌های راست و چپ سندیکالیستی در درون جنبش کارگری را باز می‌گذارد که به بهانه‌ی مقابله با این اعتقادات انحرافی، تبدیل انحرافی از نوع دیگری (سندیکالیستی و رفرمیستی) را ارائه داده و نهایتاً طبقه‌ی کارگر را به کج راه برده و آن را از تحقق انقلاب کارگری - سوسیالیستی باز می‌دارد.

سوال: در قسمتی از نظرات خود در مورد تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک می‌گویید که حزب بلشویک در صورتی که در شوراهای اکثریت نمی‌یافت، اقدام به تسخیر قدرت نمی‌کرد!! به نظر من در این جا هم بحث اساسی دیگری به میان می‌آید. در برهه‌ی ای از سال ۱۹۱۷ هنگامی که بلشویک‌ها هنوز در شوراهای اکثریت نداشتند و این شوراهای هم عملاً به ارگان‌های سازش تبدیل شده بودند، حزب بلشویک شعار «همه‌ی قدر به حزب» را سرلوحه‌ی خویش قرار داده بود. بحث اصلی‌ای که این جا باز می‌شود این است که حزب هنگامی که در طبقه اکثریت به دست آورده باشد (این مسأله خود مورد اختلاف است که آیا حزب اساساً می‌تواند دربرگیرنده‌ی اکثریت طبقه باشد یا...) در صورت مخالفت شوراهای یا عدم وجود شوراهای آری بایستی اقدام به تسخیر قدرت نماید یا خیر؟ پاسخ به این سؤال آن جا اهمیت می‌یابد که آن را با بحث ارتباط حزب و شوراهای گره به‌زنیم!! در این جا اگر حزب برخلاف نظر شوراهای اقدام به تسخیر قدرت نماید آیا می‌توان به راحتی گفت حزب باید قدرت را به شوراهای به سپارد؟ پاسخ خود من به این سؤال منفی است! من معتقدم در این شرایط لاجرم این حزب خواهد بود که تا زمانی که در شوراهای اکثریت مطلق را به دست نیاورده باشد، بایستی در رأس امور قرار به گیرد!

مازیار رازی: برای پاسخ به نکات بالا ابتدا مفهوم خود را از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» روشن کرده و در آخر به مفهوم حزب به مثابه ابزاری برای رسیدن به این هدف می‌پردازم.

پس از تسخیر قدرت توسط شوراهای کارگری به رهبری حزب، جامعه در مرحله‌ی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم به سر می‌برد. از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی، هم‌گام با یک دیگر طی می‌شوند. اما، این روند شاید به طور ایده‌آل پیش نرود و جامعه به طور اجتناب‌ناپذیر - با برخی از ناهنجاری‌های معین بوروکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه‌ی سرمایه‌داری، چنان چه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می‌گرفت که می‌توانست به محض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه‌ی امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این ناهنجاری‌های بوروکراتیک اجتناب‌ناپذیر نمی‌بود. اما، متأسفانه چنین نیست. نظام سرمایه‌داری کارگران را در کلیه‌ی سطوح زندگی بیگانه می‌سازد و از طریق تحمیل حداقل ۸ ساعت کار روزانه (مضافاً بر وقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار و زندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی - که آنان را قادر به عهده‌گیری فوری اداره جامعه می‌سازد - محروم می‌کند. کارگرانی که پس از ساعت‌ها کار طاقت‌فرسا به محل مسکونی خود باز می‌گردند، دیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه کاهش نیابد، ابتدائی‌ترین وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نخواهد کرد. بنابر این، شکلی از نیابت قدرت - که به نوبه‌ی خود می‌تواند به ناهنجاری‌های بوروکراتیک منجر شود - اجتناب‌ناپذیر است.

اما، قدرت به حکومت رسیده که به نیابت جامعه، در این مرحله، برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام‌های مؤثر بر می‌دارد، می‌باید شکل ویژه‌ای داشته باشد. چنین قدرتی می‌

باید دموکراتیک ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دموکراسی ای بسیار عالی‌تر از «دموکراسی بورژوائی» حاکم بر کشورهای سرمایه داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه ی قشرهای اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین گردند (مگر برای آنان که مسلحانه قصد براندازی قدرت اکثریت منتخب کارگران را داشته باشند). این قدرت، «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نامیده می شود. قدرتی است که به نمایندگی از طرف کارگران و زحمتکشان و متحدین آنان (اکثریت جامعه) براساس تضمین دموکراسی کارگری (قدرت شورایی) روند عبور از سرمایه داری به سوسیالیسم را تسهیل و عملی می کند. به قول مارکس تنها ضامن انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. هر شکل دیگری از قدرت («دیکتاتوری حزب» و یا «خبرگان روشن فکر»)، که خواهان جایگزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی شود، محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیسم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه داری هموار می کند.

در شوروی چنین شد. اختناق استالینستی علیه طبقه ی کارگر و زحمتکشان و ملیت‌ها و سرکوب دموکراسی کارگری، مرحله ی انتقال به سوسیالیسم را متوقف کرد و جامعه را نهایتاً به عقب (یعنی سرمایه داری) بازگرداند. در جامعه ی شوروی، رهبری حزب بلشویک، به نمایندگی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان، قدرت سیاسی را به دست گرفت و اقدامات اولیه در راستای استقرار قدرت شورایی و امر انتقال به سوسیالیسم را عملی کرد. اما به علت انزوای انقلاب در سطح جهانی و جنگ داخلی که منجر به از بین رفتن پیش روی انقلابی و کارگری شد، در این جامعه به تدریج ناهنجاری‌های بوروکراتیک غالب شد. با وجود خطاهایی که در ۱۹۲۳-۱۹۲۱ توسط رهبران حزب رخ داد، روند دموکراتیک می توانست اصلاح و ادامه یابد. لنین در اواخر عمر ۱۹۲۳ به این خطر پی برد. او نوشت: «از این که پیش تر از این‌ها و با توان لازم و شدت بیشتر دخالت نکردم، خود را در برابر کارگران شدیداً مقصر می دانم» (۴). اما مبارزه ی لنین علیه بوروکراسی نیز با مرگ وی متوقف شده و مبارزه ی اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نیز شکست خورد. استالین و دارودسته اش به نمایندگی از قشر بوروکرات (و بازماندگان رژیم تزار) به نام طبقه ی کارگر و متکی بر اعتبار انقلاب اکتبر، قدرت را از طبقه ی کارگر غصب کردند و جامعه را عاقبت «در مارپیچ بوروکراسی» به عقب (سرمایه داری) برگرداند.

آن چه را که باید توجه کرد این واقعیت است که اصولاً دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باید بر بستر دموکراسی کارگری به اهداف خود به رسد. هر حرکتی هر چند موقت توسط حزب که این امر را متوقف می کند، بهای سنگینی به دنبال می آورد. این بهاء نه تنها در درون آن جامعه بلکه در سراسر جهان انعکاس می یابد و روند انقلابات سوسیالیستی را به تعویق می اندازد و نسل‌های متعددی را به دامن سرمایه داری می اندازد. امروز بیش از یک قرن پس از شکست انقلاب روسیه جنبش کارگری بین‌المللی و کمونیست‌ها هنوز هزینه ی مسدود شدن دموکراسی کارگری در روسیه را پرداخت می کنند.

بنابر این درک روشن دموکراسی کارگری به عنوان تنها ضامن دوره ی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بسیار حیاتی است. دموکراسی‌ای که تنها و تنها بر پایه ی شوراهای کارگری یعنی نمایندگان اکثریت جامعه (که اعضای حزب هم بخشی از آنان هستند) عملی است. هیچ اقدام قیم‌آبانه موجه نیست. بلشویک‌ها و لنین پیش از انقلاب و تمام دوران انقلاب بر این امر کاملاً آگاه بودند. حزب بلشویک و به ویژه لنین هرگز قصد جایگزین کردن حزب بر طبقه ی کارگر را نداشت. جبر تاریخ این امر را موقتاً بر آن‌ها تحمیل کرد.

برای اثبات این واقعیت تاریخی، به چند نقل قول بسنده می شود:

* لنین در فرمان ارضی در دومین کنگره ی سراسری شوراهای روسیه (۲۵ اکتبر/۷ نوامبر) گفت: «ما به عنوان یک دولت دموکراتیک نمی توانیم از تصمیم توده‌های خلق طفره به روییم، حتی اگر با آن موافق نباشیم» (۵).

* نخستین اعلام اساسی ماهیت قانونی حکومت که در تاریخ شوروی در «اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمار شده» آمده با این کلمات آغاز می شود: «اعلام می شود که روسیه عبارت است از جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان. تمام قدرت مرکزی و محلی متعلق به این شوراهاست» (۶).

* در لحظه ی پیروزی انقلاب، یک دولت تمام بلشویکی اعلام شد. اما، در همان روزهای نخستین، بر اثر فشار کمیته ی اجرایی اتحادیه کارگران راه آهن (ویکزل)، کمیته ی مرکزی حزب موافقت کرد که باب مذاکره را با اس ارها و منشکویکها باز کنند و یک دولت ائتلافی از همه ی احزاب موجود درشوراها تشکیل دهند. (۷)

* «در مورد قدرت بلشویکها در شوراها در درون شوراهای شهری و ارتش که بلشویکها تا همین اواخر در اقلیت بودند، اکثریت را به دست آوردند. در انتخابات دوما ی مسکو، بلشویکها برنده شدند؛ آن ها از ۳۸۲۲۶۲ رأی، ۱۹۹۳۳۷ رأی به خود اختصاص دادند. از ۷۱۰ کرسی انتخاب شده، ۳۵۰ به بلشویکها، ۱۸۴ به کادت ها، ۱۰۴ تا به سوسیال - رولوسیونرها، ۳۱ تا ی آن به منشویکها و ۴۱ تا ی آن ها به گروه های دیگر اختصاص یافت. از ۱۷ هزار سربازی که در انتخابات شرکت کردند، ۱۴ هزار نفر آن ها به بلشویکها رأی دادند». (۸)

توضیحات و منابع:

(۱) رجوع شود به جزوه زیر:

نقدی مارکسیستی به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷
<http://militaant.com/?p=7761>

(۲) رجوع شود به کتاب زیر:

بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم
<https://www.marxists.org/farsi/archive/lenin/works/1920/bimari.pdf>

(۳) برای مطالعه ی آن وضعیت رجوع شود به کتاب تاریخ روسیه شوروی انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳ - ۱۹۱۷ - ای اچ کار - ترجمه ی نحف دریابندری. تاریخ انقلاب روسیه نوشته ی تروتسکی - نشر کارگری سوسیالیستی.

(۴) این نقل قول نخستین جمله از یادداشت لنین تحت عنوان «مسأله ی ملیت ها و خودمختاری» مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۲ بود. در این یادداشت ها لنین سیاست های استالین در مورد مسأله ی ملی را به شدت مورد حمله و انتقاد قرار می دهد. رجوع کنید به:

Lenin, Collected works, Vol 36. p. 605

(۵) تاریخ انقلاب روسیه - ای اچ کار جلد اول صفحه ۱۳۸ - از منتخب آثار لنین به انگلیسی جلد ۲۲ ص ۲۳

(۶) تاریخ انقلاب روسیه - ای اچ کار جلد اول صفحه ۱۴۰ - از این پس برای اولین بار روسیه: «جمهوری شوروی روسیه» خوانده شد. (پیش از آن نام آن حاکمیت «دولت موقت کارگران و دهقانان» بود).

(۷) تاریخ انقلاب روسیه - ای اچ کار جلد اول صفحه ۱۴۰

(۸) نوشته ویکتور سرج یکی از نظریه پردازان و تاریخ نویسان جنبش کارگری شوروی.